

تریبون

بحران خاورمیانه، گسترش جنگ در منطقه و احتمال حمله نظامی به ایران!

جلیل بهروزی

۱۵ اکتبر ۲۰۲۴

با آغاز حمله گسترده ارتش اسرائیل به غزه با هدف نسل کشی و پاکسازی قومی کامل، بحران تاریخی و مزمن خاورمیانه یکبار دیگر در ابعاد وسیعتر و عمیقتر سرگشود. از دیرباز مسئله فلسطین و ستم کشی و بیحقوقی مردم آن چون زخمی عمیق بر پیکر کل جوامع تحت ستم در خاورمیانه بود از این رو تاثیر غیر مستقیم و بلاواسطه ای در یکسری از تحولات تعیین کننده در منطقه، جدالها و کشمکشی سیاسی و قطب بندی موجود و یا در حال شکل گیری داشته است.

* بحران خاور میانه، گسترش جنگ در منطقه و احتمال حمله نظامی به ایران
جلیل بهروزی ص ۱

* "سر مار"
پیوند ناسیونال فاشیست های ایرانی، ناسیونالیست های کرد و "چپ" رژیم چنجی
آذر ماجدی ص ۴

* آلمان در مقابله با تروریسم، حفاظت از مناطق غیر نظامی (سویل) را لغو می کند!
آذر ماجدی ص ۸

* آنزایمر تاریخی یا آشفتگی سیاسی؟ ح ک ک جنگ ویتنام را محکوم نمی کند!
آذر ماجدی ص ۱۰

* سناریوی سیاه، سناریوی سفید، بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران
منصور حکمت ص ۱۲

شورای سردبیری:

هما ارجمند، جلیل بهروزی، سوسن لاری، آذر ماجدی

tribune890@gmail.com



جلیل بهروزی

همه‌جانبه به ایران دست زده و در نتیجه موجبات یک فاجعه عظیم انسانی و زیرساختی در ایران را فراهم کند، بسیار بالا است. سابقه سیاه دولت آمریکا و اسرائیل در این زمینه و برخورداری هر دو از ماشین جنگی قهاره و سرآمد، نیز این ادعا را تایید میکند.

کاملاً روشن است که برای آمریکا و یا اسرائیل پس از ۷ اکتبر یک فرصت تاریخی ایجاد شده که با قهر رژیم اسلامی و جنبش اسلام سیاسی این بختک شوم را اگر نه به شکست کامل و ساقط از قدرت کند، حداقل به یک عقب نشینی همه‌جانبه بکشاند، مهار سازند. جمهوری اسلامی تا آنجایی که امر سرکوب انقلاب و مواجهه با نضج یک انقلاب چپ و سوسیالیستی در ایران را عهده دار بود امروز ارزش مصرف خود برای دول سرمایه داری غرب را از دست داده است و مدتها است که به عنوان مدعی سهم خواهی در منطقه و کسب هژمونی محل این قدرتها است. از این رو تهاجم نظامی به ایران با هدف درهم شکستن رژیم اسلامی یک محتمل واقعی است.

تا جایی که به مردم و جامعه برمی‌گردد تهاجم نظامی به ایران تحت عنوان درهم شکستن قدرت نظامی و تعرضی

این بار کشتار بیرحمانه مردم غزه و آوارگی بیش از دو میلیون انسان و بدل کردن شهرهای نوار غزه به کوهی از ویرانه‌ها، تحمیل گرسنگی و بی‌آبی به همه ساکنان آن و به دنبال آن گسترش سرکوب در کرانه باختری، کشتار و به بند کشیدن هزاران نفر و گسترش شهرک نشینها و تخریب مساکن فلسطینی‌ها در این بخش، بحران در خاورمیانه با ابعادی بسیار گسترده‌تر و مهلاکتر خود را بروز داد. چرا که بحرانی که خود به درجه زیادی ناشی از عدم حل مسئله فلسطین بود نمی‌توانست با نسل‌کشی و پاکسازی قومی این مردم ابعادی گسترده‌تر و عمیق‌تر بخود نگیرد. از این رو پیش‌بینی آن که گسترش جنگ و تهاجم نظامی توسط اسرائیل با دخالت مستقیم آمریکا فراتر از غزه و کرانه باختری، به لبنان، یمن و سوریه کشیده و به دنبال، حمله به ایران نیز به لیست اضافه خواهد شد، قابل پیش‌بینی بود. در این میان موشک پراکنی جمهوری اسلامی به خاک اسرائیل بنظر می‌رسد بهانه‌های لازم برای یک تهاجم هولناک و خونبار و خانمان‌سوز توسط اسرائیل را فراهم کرده است. و تا آنجایی که تناسب قوا را در نظر می‌گیریم، صورت مسئله در اساس جنگ بین رژیم اسلامی و دولت اسرائیل نیست. بلکه بیشتر با یک تهاجم نظامی بسیار سنگین و مخرب از جانب حکومت اسرائیل با پشتوانه مالی و نظامی آمریکا مواجه خواهیم بود. مواضع و عملکرد تاکنون رژیم جمهوری، که اساساً نشان از عدم تمایل به درگیری نظامی همه‌جانبه با اسرائیل دارد تا حدودی گواه است. جمهوری اسلامی نه اعتباری و نه نفوذی در بین مردم خود و مردم منطقه داشته و نه از بنیه مالی و نظامی در مقیاس با اسرائیل و متحد بی‌قید و شرط آن، یعنی آمریکا برخوردار است که بتواند وارد یک جنگ همه‌جانبه و ادامه دار شود. از این رو شق این که اسرائیل با اتکا به دولت و ارتش آمریکا به یک تهاجم

فلسطین است. مردم در ایران می‌توانند به این نیروی اتکا کنند و پیشاپیش یک جبهه جهانی علیه جنگ و جنگ طلبی و تهاجم به ایران ایجاد سازند.

رژیم و یا حتی ساقط کردن آن، یعنی بمباران، یعنی قتل عام و کشتار، یعنی از هم پاشیدن شدن شیرازه های جامعه و آوارگی میلیونی انسانهای که سر سوزنی دخالت در سیاست و اقدامات رژیم اسلامی در عرصه سیاست و یا دخالت آن در امور کشورهای منطقه و یا جنگ طلبی آن نداشته و ندارند. سرنوشتی که برای مردم عراق پس از تهاجم نظامی آمریکا رقم خورد و یا سرنوشتی که برای مردم سوریه با دخالت آمریکا و متحدین اش در ایجاد جنگ داخلی برای سرنگونی اسد رقم زدند، دقیقا همان چیزی است که جنگ طلبی دولتهای غربی و اسرائیل و بدنبال تهاجم نظامی برای مردم ایران ار مغان خواهد آورد. یک سناریو سیاه به معنای دقیق کلمه که جریانات راست، ناسیونالیست، قوم پرست و سلطنت طلب امروز با زرادخانه تبلیغی و ذهن شویی جامعه در تدارک اش بوده و فردا به عنوان بازیکنان واقعی آن در رکاب ارتش آمریکا وارد صحنه خواهند شد. اینها را باید به عنوان دشمنان واقعی مردم همچون خود رژیم اسلامی به جامعه معرفی کرد و مردم و کل جامعه را برای مقابله جدی با این جریانات آماده کرد. ضمن آن که کوچکترین کوتاهی در مقابل سیاستهای جنگی رژیم جایز نبوده و مبارزه برای مطالبات برحق و آزادی خواهانه برای تغییر توازن قوا کماکان باید ادامه یابد. در شرایط تهاجم نظامی اسرائیل و آمریکا به ایران ضمن بایکوت کردن کامل ارتش و سپاه رژیم و پرهیز از هر نوع همکاری با دستگاههای حکومتی، سازماندهی محلی و سراسری برای تامین امنیت جانی همه و اداره امور جامعه در یک فضای کاملا مددکارانه و انسانی را باید در دستور کار قرار داد. دنیای متمدن، بشردوست و آزادیخواه، قلدرمآبی، جنگ طلبی و توحش ضد بشری دولتهای از نوع آمریکا را میشناسد و کماکان در صحنه مبارزه و اعتراض علیه نسل کشی مردم





"سر مار" پیوند ناسیونال فاشیست های ایرانی، ناسیونالیست های کرد و "چپ" رژیم چنجی

آذر ماجدی

۱۰ اکتبر ۲۰۲۴

از این ترم) یاد می کند؛ در شرایطی که چشمان دنیا به جنایات اسرائیل و آمریکا و غرب گشوده شده و یک جنبش بیداری در دنیا گسترش می یابد، اپوزیسیون راست ایرانی تمام قد، وقیحانه و با کراهت تمام در کنار اسرائیل، آمریکا و غرب ایستاده است. نه تنها اسرائیل را محکوم نمی کند، بلکه از آن دفاع می کند و از او عاجزانه تقاضای حمله به ایران را دارد.

ناسیونال فاشیست های رژیم سابق در تمام یک سال اخیر، در میان یک نسل کشتی تاریخی، پرچم اسرائیل را با افتخار به اهتزاز درآورده اند. پرچم اسرائیل و پرچم رژیم سابق در تمام تجمعات پرو اسرائیلی و سلطنت طلب در کنار هم به نمایش در می آید. آنچنان از حمله اسرائیل

در سالگرد نسل کشی مردم فلسطین توسط اسرائیل و آمریکا جنگ وسیعاً گسترش یافته است. لبنان در آتش جنگ می سوزد. فی الحال یک میلیون انسان آواره شده اند؛ صدها نفر کشته و هزاران نفر مجروح و معلول گشته اند. اسرائیل با گستاخی و وقاحتی که آمریکا و غرب به او هدیه کرده اند، جنگ را زمینی و هوایی در لبنان ادامه می دهد. اشغال و پاکسازی لبنان نیز به روشنی در لیست اهداف قرار دارد. بعلاوه، منظمآ به یمن و سوریه حمله می کند. برای ایران هم شاخ و شانه می کشد.

در این لحظه تاریخی که میلیون ها نفر در سراسر دنیا در اعتراض به نسل کشی، محکومیت اسرائیل و آمریکا و غرب به خیابان ها آمده اند؛ در شرایطی که دنیا از اسرائیل به عنوان یک "دولت سرکش" (با تعریف آمریکا

و آمریکا به ایران و رژیم چنجی که قرار است آنها را به قدرت برساند، مطمئن اند که تمام هویت شان را به ریسک گذاشته اند. آنچنان پیوند امضاء شده در تابستان گذشته در اسرائیل میان فرزند کوروش و فرزند ابراهیم را تضمین شده می دانند که هویت ارتجاعی، جنایتکار، دزد و سرکوبگرشان را بدون هیچ پوشش و بزکی کامل به نمایش گذاشته اند. دیگر احدی شک ندارد که بازگشت این ناسیونال فاشیست ها به قدرت با کشتار و جنایت و ویرانی کل جامعه همراه خواهد بود. "نه" مردم به این جنبش سیاه و خونین رساتر و عمیق تر میشود.

ناسیونالیست های قوم پرست کرد در وقاحت و کراهت دست کمی از ناسیونال فاشیست ها ندارند. جالب است! این ناسیونالیست هایی که برای "حق ملی" می جنگند، با ناسیونال فاشیست هایی که بمب ها را بر سر کردستان متوقف نخواستند کرد تا هر صدای ناسیونالیستی را خفه کنند، در یک جبهه قرار گرفته اند. طنز مسخره ای است. این جریان ناسیونالیست که مدعی است دارد برای حق ملی مردم کرد می جنگد، همواره دارد از ظلم تاریخی به ملت کرد ناله و شکایه می کند و خلق کرد را مظلوم و بی پناه می نامد، با دشمن ناسیونالیست دوآتشه پیوند می بندد و در برابر نسل کشی ملت دیگری که تحت اشغال و آپارتاید زندگی می کند و اکنون دارد بکلی پاکسازی می شود، از نسل کش و اشغالگر دفاع می کند. دست اسرائیل و آمریکا را می بوسد و در برابر تصاویر جنازه های تکه تکه شده کودکان فلسطینی خم به ابرو نمی آورد.

قاعدتا انسان باید از چنین موضعی گیج و متحیر شود؛ اما نه. این ماهیت ناسیونالیسم است. ناسیونالیسم از هر نوع عشق کثیف و جنایتکار است. ناسیونالیسم ابزار است برای

قدرت یابی و چاپیدن بورژوازی از توده های "ملت خویش". برای ما کمونیست ها و مارکسیست ها این تعجبی ندارد. کاملا قابل انتظار است. ناسیونالیسم کرد تاریخ درخشانی در دوستی با اسرائیل و امپریالیسم آمریکا دارد. از بارزانی پدر تا پسر دستبوس اسرائیل و آمریکا هستند. حزب ناسیونالیست کردستان سوریه نیز در جنگ سوریه با جسارت تمام در رکاب آمریکا و اسرائیل در ویرانی و کشتار مردم شرکت کرده است. حالا نوبت نقش بازی کردن ناسیونالیسم کرد ایرانی است. عبدالله مهتدی یکی از رهبران ناسیونالیسم کرد ایرانی است که بویژه اهل دیپلماسی و به دستبوسی رفتن اربابان است. هر جا مجمع و بالماسکه رژیم چنجی باشد، سر و کله عبدالله مهتدی هم پیدا می شود.

این اولین بار نیست که یورش ویرانگر آمریکا با استقبال عبدالله مهتدی مواجه شده است. ایشان از حمله آمریکا و ناتو به عراق در سال ۱۹۹۱ فیلش یاد هندوستان کرد و دنبال "دوستان" در کردستان عراق و آمریکا و غرب افتاد. عبدالله مهتدی آدم فرصت شناس و فرصت طلبی است، بمحض آنکه امکان نزدیک شدن ناسیونالیسم کرد به قدرت را در عراق بو کشید، تظاهر به کمونیسم را کنار نهاد. آنچه برای منصور حکمت "طلوع خونین نظم نوین" بود برای عبدالله مهتدی (در همان حزب) طلوع فرصت های طلایی برای ثروت و قدرت بود. این آغاز داستان است و مسیر سی ساله آن در مقابل همه قرار دارد. ناسیونالیسم از هر نوع کثیف و ضد انسانی است.

از این دو جنبش ناسیونالیستی این در یوزگی قابل انتظار است؛ ایفای نقش در پروژه رژیم چنج آمریکایی آرزوی دیرینه شان است. برای این نیروها تنها راه دست یافتن به



قدرت انتخاب شدن از طرف آمریکا برای سناریوی رژیم چپ است. همواره حاضر براق و آماده دستبوسی هستند. اما یک نیروی دیگری به اینها پیوسته که ظاهرا در جنبش چپ است و اسم کمونیست و کارگر را حمل می کند. حزب نوین موسوم به کمونیست کارگری تحت رهبری حمید تقوایی سابقه طولانی و درخشانی در راست روی دارد. در 4 سال گذشته بویژه کاملاً در کنار نیروهای راست و رژیم چنچی قرار گرفته است و می کوشد مقبول نظر آنها شود. در دفاع از چهره های دست راستی به نیروهای چپ حمله کرده است. شناخته شده اند.

اما در این شرایط خطیر و بحرانی به سیم آخر زده اند. بعد از پایکوبی در قتل حسن نصرالله که به قیمت کشتار صدها نفر کودک و زن و مرد انجام گرفت و عملاً کف زدن برای اسرائیل، خواهان حمله اسرائیل به ایران شدند.

کاملاً در کنار نیروهای دست راستی و ناسیونالیست قرار گرفته اند. نزدیکی معنوی شان به بهترین شکلی در استفاده از یک ترم و مقوله و تحلیل یکسان برای اقناع اسرائیل و آمریکا به حمله به ایران مشخص می شود: "سر مار".



رضا پهلوی، عبدالله مهددی و حمید تقوایی هر سه برای توجیه و تبلیغ حمله به ایران به این روایت متوسل شده اند که تروریسم اسلامی مهمترین و بزرگترین خطر برای دنیا، منطقه و اسرائیل

است، لذا ضروری است که این جنبش را نابود کنیم. اما نابودی حماس و حزب الله کافی نیست باید جمهوری اسلامی، یعنی سر مار را زد. و تنها راه نابودی سر مار بمباران ایران است. این تز و روایت متعلق به کیست؟ بنجامین نتانیاهو. اگر به سخنرانی اش در واشنگتن گوش کرده باشید، متوجه شده اید که این روایتی است که او تبلیغ می کند و برایش از هیات حاکمه آمریکا و غرب حمایت می طلبد. سخنرانی در سازمان ملل نیز گویای همین روایت بود. در واقع نتانیاهو از دهه ۹۰ دارد همین تز را تبلیغ می کند.

حمید تقوایی فکر می کند که خیلی زیرک است. برای مقبول جلوه دادن سناریوی سیاه از مثال انقلاب اکتبر استفاده می کند، انقلابی که در جنگ رخ داد. ایشان دست از سر لنین و انقلاب اکتبر بر نمی دارد. چند سال پیش تحت نام "دیپلماسی کمونیستی" مسیح علینژاد را با لنین مقایسه کرد؛ اکنون هم برای مقبول جلوه دادن حمله اسرائیل به ایران به انقلاب در شرایط جنگی ارجاع می دهد. پیوند نامبارک این حزب با ناسیونال فاشیست ها و ناسیونالیسم قوم پرست کرد برای ایجاد یک سناریوی سیاه در ایران با امید یک رژیم چنج که این حزب شاید دو وزارتخانه را برای مدتی اشغال کند نهایت سقوط است. فاجعه بار است.

افشای نیروهای راست طرفدار آمریکا و اسرائیل و طرفدار حمله به ایران یک وظیفه مهم و حیاتی است. این جریانات باند سیاهی اند. ما ناسیونال فاشیست های ایرانی و ناسیونالیسم کرد را در صحنه مشاهده و تجربه کرده ایم. مردم آنها را می شناسند. امیدواریم که حزب موسوم به کمونیست کارگری به سر عقل بیاید و این چنین با آبرو و

اعتبار خود بازی نکند. بهر رو جنگ یعنی تحقق یک سناریوی سیاه در ایران. در زیر بمباران و بمب های شیمیایی کسی انقلاب نمی کند؛ می کوشد از این مهلکه فرار کند. زیر بمب و در قحطی و گرسنگی نه عنصر انقلاب که عنصر استیصال حاکم می شود.

طبقه کارگر ایران، توده های شریف و زحمتکش، انسان های آزادیخواه و برابری طلب خواهان سرنگونی انقلابی اند. مردم در آرزوی مرگ جمهوری اسلامی روز شماری می کنند. اما این مرگ را به قیمت ویرانی و آوارگی و مرگ خود جامعه نمی خواهند. این مرگ را به قیمت حاکمیت یک ارتجاع سرکوبگر و جنایتکار دیگر نمی خواهند. مردم یکبار رژیم چنج را آزمایش کرده اند و هزینه هنگفتی پرداخته اند. آزموده را آزمودن خطاست! این را مردم در اعماق ذهن شان باور دارند. تا کی باید نیروهای امپریالیستی برای مردم حکومت تعیین کنند؟ بیش از صد سال تلاش های مردم برای رسیدن به یک دنیای بهتر با سابوتاژ و انتقام خونین انگلیس و آمریکا روبرو شده است. جامعه به این رشد و پختگی رسیده است که به رژیم چنج تن ندهد و نیروی خود را بر سازماندهی یک سرنگونی انقلابی متمرکز کند. تبلیغ جنگ یعنی تبلیغ استیصال و بردگی.

www.wrmagainstgenocide.com

tribune890@gmail.com

هر دم از این باغ بری می رسد!

آلمان در مقابله با تروریسم، حفاظت از مناطق غیر نظامی (سویل) را لغو می کند!

اماکن مسکونی در غزه زیر بمباران اسرائیل

آذر ماجدی

۱۶ اکتبر ۲۰۲۴

گزارش شد.) از نمونه های سیاه و تاریک حضور تمام قد فاشیسم در آلمان است.

فاشیسم در آلمان حدود یک قرن پیش به قدرت رسید و دست به جنایاتی باور نکردنی زد. نام این جنبش بعنوان یک جنبش سیاه و خونین به ثبت رسید. اما اکنون همان جنبش در آلمان عملاً در قدرت است. مهم نیست که اسامی احزاب متفاوت، سبز و سرخ و سفید است. در عمل همگی سیاه اند. اگر قرن پیش فاشیسم یهودی ها را به آتش می کشید، اکنون تحت نام دفاع از «یهودی»، آزادی سیاسی و مدنی را سرکوب می کند و هر صدایی که از حق مردم فلسطین و علیه اسرائیل بلند شود را خفه می کند.

در یک سال اخیر شاهد رشد سریع فاشیسم در آلمان بوده ایم. سرکوب آزادی های سیاسی، برقراری شدید سانسور، ممنوعیت تظاهرات و اعتراض سیاسی علیه نسل کشی در غزه، تحت عنوان مقابله با "آنتی سمیتیسم" و خشونت شدید پلیسی وسیعاً در آلمان گسترش یافته است. یکی از نگران کننده ترین صحنه هایی که اخیراً در دنیا به نمایش درآمد، فیلم کوتاه تعقیب و دستگیری یک پسر بچه ۱۰ ساله که پرچم فلسطین را بلند کرده توسط بیش از ۱۰ پلیس است. علاوه بر سرکوب خشن آزادی های مدنی و سیاسی، دولت آلمان یک سیاست بشدت نژاد پرستانه را نسبت به مردم خاورمیانه، عرب، فلسطینی، افغانستانی و مسلمان حاکم کرده است. اخراج پناهندگان از افغانستان و ترکیه و تلاش برای کوچ اجباری سایر پناهندگان به اسارتگاه رواندا (در شماره پیش

اخیرا وزیر امور خارجه آلمان اعلام کرده است که از آنجا که تروریست ها در اماکن سوئیل (یعنی اماکن غیرنظامی) پنهان می شوند، آلمان حمایت قانونی ای که برای اماکن سوئیل دارد لغو می کند. (اینها قوانین بین المللی برای شرایط جنگی است.) این یعنی دادن یک کارت سفید به اسرائیل، نه فقط برای آینده، بلکه

این خطرناک است. تا الان در عمل همین کار را انجام داده اند. به جنایات آمریکا و ناتو در خاورمیانه بنگرید، اما اینکه این قوانین دارند یکی پس از دیگری ملغی می شوند، فقط بیانگر آنست که فاشیسم دارد سرعت عروج می کند و پنجه های خود را بر قدرت چفت می کند. عروج فاشیسم فقط به آلمان ختم نمی



دستگیری یک پسر بچه ۱۰ ساله که پرچم فلسطین را بلند کرده بود توسط پلیس

شامل گذشته، برای بمباران و ویران کردن بیمارستان ها، مدارس، دانشگاه، منازل مردم و ساختار شهری جامعه. طبق این قانون جدید، آلمان قوانین بین المللی برای پیشگیری از جنایات جنگی را زیر پا می گذارد و محکومیت اسرائیل به اعمال جنایت جنگی را نمی پذیرد.

شود، در کل اروپا دارد سرعت عروج می کند.

این زنگ خطر ها را باید جدی گرفت. پیش از آنکه زیادی دیر شود باید اقدام کرد. اما متاسفانه بخشی از ایرانیان دست راستی، منجمله برخی که به چپ معروفند، آب به آسیاب این فاشیسم می ریزند. زمانی که فاشیسم خود را کامل بر قدرت محکم نمود هیچکس در امان نخواهد بود.

آلزایمر تاریخی یا آشفتگی سیاسی؟ در دفاع از جنگ سقوط تا کجا؟ ح ک ک جنگ ویتنام را محکوم نمی کند!

آذر ماجدی

۱۶ اکتبر ۲۰۲۴

تحلیل محیرالعقول تازه از لنین و انقلاب اکتبر؛ و متاسفانه هر روز سقوط عمیق تر به قعر ارتجاع و راست روی. این مورد آخر دیگر حتی از جانب این حزب باور نکردنی است. حمید تقوایی در دفاع از موضع ارتجاعی پرو-جنگ به دفاع از جنگ ویتنام در غلطیده است. (جنگی که در تاریخ به عنوان جنایت وحشیانه آمریکا به ثبت رسیده است).

حزب موسوم به کمونیست کارگری بد جوری در چاله گیر افتاده است. موضع عمیقا راست و ارتجاعی شان در قبال حمله احتمالی اسرائیل و آمریکا به ایران آنچنان واکنش تندی ایجاد کرده است که حمید تقوایی را به توجیه و دفاع 24 ساعته از مواضع راست شان وادار کرده است. هر روز یک معلق تازه، هر روز یک عذر بدتر از گناه تازه، هر روز یک کشف و



آمریکا در ویتنام و در امتداد آن در کامبوج یک حقیقت تاریخی است. چرخاندن روایت بصورت جنگ مردم علیه آمریکا پوچ و دروغین است. دفاع قهرمانانه مردم ویتنام به عنوان یک نبرد آزادیخواهانه در تاریخ به ثبت رسیده است. اما این تعریف جنگ ویتنام نیست. به هر دایره معارفی رجوع کنید، جنگ ویتنام را یورش آمریکا به ویتنام می نامد.

جنگ ویتنام حق طلبانه نبود. دفاع مردم ویتنام از خود در برابر بمب های ناپالم آمریکا حق طلبانه بود. آمریکا با هدف روشن امپریالیستی به ویتنام یورش برد. مردم ویتنام یک دفاع قهرمانانه علیه آمریکا سازمان دادند. این جنگ محکوم شد. محکوم بود و همیشه محکوم خواهد ماند.

اما چرا اینکار لازم شده است؟ تلاشی در عبث برای ایجاد یک فضای مثبت برای جنگ احتمالی. راستش تلاش برای یافتن منطق در این روش کاری است پوچ. بنظر می رسد که این بیشتر یک تقلاست برای خلاصی از باتلاقی که در آن گیر افتاده اند.

سوال اینست که این معلق ها، این سقوط، این اپورتونیزم آیا همه حاصل نفرت از جمهوری اسلامی است؟ جاه طلبی کودکانه شرکت در قدرت است؟ بی پاسخی است؟ استیصال است؟ یا همگی اینها؟ باز نویسی تاریخ را به دیگران بسپارید! قدرت تان ناچیز تر از آنست که این باز نویسی جز نفرت و ریشخند و اکنش دیگری برانگیزد.

با وجود شناخت عمیقی که از این حزب و لیدر آن در راست روی و معلق زدن و شعبده بازی سیاسی دارم؛ با وجود مشاهده و افشای راست روی سریع السیر این حزب؛ این مورد را سه بار خواندم تا برایم جا بیفتد. در یک پاراگراف بهم پیچیده در آشفته، در تحلیل از تفاوت های ماهیت جنگ ها و اعلام آنکه ایشان لزوما صلح طلب نیستند، و جنگ هایی را حق طلبانه می دانند که از آن دفاع می کنند، جنگ ویتنام را به عنوان جنگی حق طلبانه که ایشان آنرا محکوم نمی کند، مثال می زند!

«حمید تقوایی: صلح طلبی برای ما یک اصل مطلق نیست. جنگ ادامه سیاست است و برخورد ما به جنگ بستگی به سیاستی دارد که به جنگ منجر شده است. جنگی که بین دولتها بر سر منافع طبقه حاکمه در هر کشور در میگیرد تماما ارتجاعی، ضد مردمی و محکوم است. ولی جنگی که بر سر اهداف و خواستهای بر حقی شکل گرفته مثل جنگ ویتنام ... ضد مردمی و محکوم نیست.»

جل الخالق! انسان نمی داند این را چه بخواند؟ آیا ایشان دچار آلزایمر تاریخی شده اند؟ یادشان رفته است که دهه ۶۰ و ۷۰ به دهه جنبش ضد جنگ ویتنام شناخته شده است؟ یادشان رفته که عکس پرتاب بمب ناپالم روی مردم ویتنام و فرار کودکان در حال جیق کشیدن چگونه دنیا را به لرزه درآورد؟ ایشان در آن دوره یک جوان کمونیست بود و علیه جنگ ویتنام.

اما این روال همیشگی حمید تقوایی است که مساله را کله پا می کند و روایت را می چرخاند. جنگ ویتنام در تاریخ به عنوان یکی از جنایات وحشیانه آمریکا به ثبت رسیده و نسل کشی

www.wrmagainstgenocide.com
tribune890@gmail.com

سناریوی سیاه، سناریوی سفید- بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران

مقاله زیر فشرده مباحث و نکات مطرح شده توسط نویسنده در سمینار وسیع اوضاع سیاسی ایران است که با شرکت کلیه اعضای کمیته مرکزی و جمعی از کادرهای حزب در آوریل ۹۵ برگزار گردید. در اینجا بخش سوم مقاله را درج می کنیم. برای مطالعه مقاله به سایت زیر رجوع کنید:

<https://hekmat.public-archive.net/fa/0810fa.html>



اولین بار در تیر ۱۳۷۴، ژوئن ۱۹۹۵، در شماره ۱۸ انترناسیونال منتشر شد.

مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۲۳۱ تا ۲۵۴

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران، چاپ اول نوامبر ۱۹۹۷
ISBN 91-630-57

منصور حکمت

نگاهی به جریان‌ات اپوزیسیون: ملاک‌ها

در طرح محدود بحث سناریوی سیاه در انترناسیونال از این صحبت کرده بودم که بعضی نیروهای اجتماعی خصلتاً به سناریوی سیاه تعلق دارند و بعضی در وقوع سناریوی سفید ذینفعند. برای آنکه بتوانیم دسته‌بندی‌ای از این نیروها به دست بدهیم باید این را روشن کنیم که کلاً خود سناریوی سیاه میتواند حاصل چه پروسه‌ای باشد و چه عواملی وقوع آن را تسهیل میکند. به نظر من مهمترین فاکتور، نحوه اضمحلال جمهوری اسلامی و آوار سیاسی‌ای است که از آن به جا میماند. ماحصل تخریب جمهوری اسلامی، بوجود آمدن یک صفحه سیاسی خالی برای برقراری یک دولت جانشین نیست. بلکه پیدایش طیفی از دستجات و جریان‌ات مسلح اسلامی است که در صحنه میمانند و برای حفظ قدرت خویش، چه بطور سراسری و چه در شکل تقسیم کشور به مناطق تحت تصرف دستجات مختلف، وارد جنگ با یکدیگر میشوند و از آن مهمتر جلوی جنبش مردم قد علم میکنند. هر جریان و آلترناتیوی که بخواهد با سقوط جمهوری اسلامی بعنوان دولت ایران عمل کند، باید بتواند اینها را از میدان به در کند. منحل کند دستجات مسلح و خانجانی نظامی صرفاً به این احزاب اسلامی منحصر نخواهد ماند. اگر این فضا بوجود بیاید و نسبتاً به طول بینجامد، آنوقت طیف وسیعی از باندها و فرقه‌های سیاسی، جریان‌ات قومی و اوباش نظامی به صحنه میریزند. چه نیرو یا نیروهایی میتوانند این بساط را برچینند و این جماعات را از میدان به در کنند؟ وقتی از خیالی بودن دولت مجاهدینی صحبت کردم به این اشاره داشتم که مجاهد بنا به ماهیت سیاسی و اجتماعی خویش نه فقط توان ایفای چنین نقشی را ندارد، بلکه خود یکی از پرسوناژهای سناریوی سیاه است، یکی از فرقه‌ها و جماعتی است که در این گریز از مدنیت سهم خواهد داشت. شاخص کلیدی، پایگاه و سیمای اجتماعی-تاریخی هر جریان است. جواب جنبش اسلامی مسلح شده‌ای که در مقیاس منطقه‌ای عمل میکند و بخش وسیعی از امکانات مادی و تسلیحاتی رژیم اسلامی را به ارث برده و از هیچ خشونت و جنایتی هم ابا

ندارد را فقط جنبشها و جریان‌اتی میتوانند بدهند که بتوانند بخش وسیعی از خود جامعه را علیه اینها به میدان بکشند. گانگسترهای سیاسی و نظامی‌ای که در آن شرایط مثل مور و ملخ بر سر مردم میریزند را تنها چنین جنبشهایی میتوانند سر جای خود بنشانند و از صحنه جارو کنند. این کار فرقه‌های شبه مذهبی متشکل از محصلین میانه سالی که تازه دارند تنگناهای جنسیشان را حل و فصل میکنند نیست. اینها خودشان از آن همان جنس اند. مجاهد و محتشمی اگر به حال خود رها شوند میتوانند سالها در دو تپه مقابل سنگر بگیرند و خمپاره و کاتیوشا به سر و کله هم بزنند و مردم را در این میان خانه خراب کنند، بدون اینکه زورشان به هم برسد. زیرا دو باند مسلح اند که حتی علیرغم انزوایشان از مردم تا وقتی از این و آن پول و اسلحه میگیرند و جیره این و آن را میدهند از نظر نظامی وجود خواهند داشت. حل مسأله اما در حوزه عمل نیروهایی است که بنیادهای اجتماعی طبقاتی و تعریف شده‌ای دارند و منافع دیرپاتری را در تاریخ معاصر جامعه نمایندگی میکنند. کمونیسم، بعنوان یک جنبش اجتماعی کارگری که میتواند نیروی این طبقه را به میدان بکشد، بعنوان جنبشی که تاریخاً آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی در جامعه را نمایندگی کرده است، بعنوان جنبشی که پرچم مدرنیسم و انساندوستی را در دست دارد و مردم آن را بعنوان یک جنبش و یک افق اجتماعی متمایز با پیشینه طولانی در مقیاس بین‌المللی میشناسند، میتواند به چنین اوضاعی فائق بیاید. کمونیسم میتواند چنین جریان‌اتی را منزوی کند، بکوبد و بزور مردم از صحنه بیرون کند. کمونیسم میتواند این پاشیدگی و هرج و مرج را خاتمه بدهد.

اما این تنها کمونیستها، یا نیروهای پیشرو جامعه و احزاب معطوف به طبقات فرودست نیستند که بالقوه این توان را دارند، بخشهایی از خود بورژوازی ایران هم هستند که از وقوع یک سناریوی سیاه نفع نمیبیرند و این ظرفیت را دارند که نیرویی در جهت ختم آن باشند. صحبت بر سر رابطه هر جریان با نفس

وجود یا تعلیق مدنیت و سوخت و ساز اجتماعی است. مبارزه کارگر و بورژوا در متن یک جامعه مدنی صورت میگیرد. این مبارزهای بر سر تعیین خصوصیات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه انسانی است. واضح است که بخشهایی از بورژوازی در تحلیل نهایی ترجیح میدهند دنیا را نابود کنند اما آن را تحویل کارگر ندهند. اما معضل امروزی در افغانستان و یوگسلاوی و در سناریوی سیاه فرضی در ایران این نیست. در مورد ایران خطر اصلی از ناحیه جریان‌ات حاشیه‌ای و متفرقه‌ای است که طبقات اجتماعی اصلی در اقتصاد سیاسی ایران را نمایندگی نمیکنند. به نظر من بسترهای اصلی هر سه سنت سیاسی اصلی غیر مذهبی بورژوازی ایران در قرن اخیر منطقیاً به سناریوی سیاه تعلق ندارند. اما با توجه به تشتت عمیقی که دچارش هستند و بی‌افقی و بی‌مایگی رهبران‌شان بویژه در این دوره خاص و با بی‌توجهیشان به رویدادهای مهمی که جلوی چشمشان در جریان است، در یک چنین اوضاعی میتوانند به هر گردابی بیفتند.

رفر میسم:

ناسیونال-رفر میسم که در دوره‌ای حزب توده مرکزش بود و طیف فدایی-راه کارگر در دوره انقلاب ۵۷ جناح چپ آن را تشکیل میداد، بویژه با سقوط اردوگاه شوروی به تجزیه و تشتت کشیده شد. برای خود حزب توده هنوز ضد آمریکایی‌گری معنی زندگی است و آخوند ضد آمریکایی حماسی‌ترین شخصیت دنیای سیاست است. از اینها بعید نیست، دقیقاً با همین ذهنیت، در صورت بروز جنگ داخلی در ایران باز خودشان را کنار جریان‌ات اسلامی پیدا کنند.

سرنوشت جناح چپ سابق این حرکت چندان دلگرم کننده‌تر نیست. طیف فدایی-راه کارگر، منهای انشعابات بسیار کوچکی، بسیار به راست چرخیده‌اند. یک عده رسماً

ناسیونالیست و عظمت‌طلب شده‌اند. امثال آقای کشتگر که قبلاً مارکسیسم را تئوری تحول در “کاشت و داشت و برداشت” زیر چتر اردوگاه پنداشته بودند، امروز در نقد این مارکسیسم به اصلت ایران و ایرانیت پی برده و نگران دخالت اجنبی در سرنوشت کشورشان شده‌اند. یا امثال آقای امیرخسروی با احساس خلاصی از تحمیلات اردوگاه شوروی یکسره به تاریخ اجتماعی قرن بیستم پشت کرده و میخواهند چکامه‌شان را از انقلاب مشروطیت یک قرن قبل میهن خویش برگیرند، که البته روز خودش محصولات خود را در شکلی که میتوانست به بار آورد و دیدیم. آقای نگهدار به سهم خود در به در دنبال سلطنت‌طلب مناسب برای اتحاد است. در سوی دیگر، طیف راه کارگر و محافل پیرامونی همچنان منگ “پیروزی دموکراسی” است. در حالی که بورژوازی خود مدتهاست از های و هوی “پیروزی دموکراسی” دست کشیده و محاصره‌اش را ختم کرده و رفته فکری به حال بدبختی‌های خودش بکند، اینها هنوز سر از لانه خود درنیاورده‌اند و همچنان در فضای سال ۸۹ غرق مشاعره در مدح دموکراسی هستند. به هر حال به نظر من این طیفی است که ماهیتاً در سناریوی سفید ذینفع است. از نظر اجتماعی و اقتصادی اینها سنتاً نماینده رشد صنعتی و ایجاد کارخانه و تعدیل ثروت بوده‌اند. جناح سازنده و چپ بورژوازی ایران. اما اینکه آیا واقعاً حساسیت اوضاع را درک میکنند و چشمانشان را به نیازهای این دوره باز میکنند یا خیر امر دیگری است. علیرغم اینکه این یا آن گروه کوچک و یا محفل منشعب در این طیف ممکن است حرکات غیر عقلایی‌ای بکند، در کل فکر میکنم اینها در بدترین حالت حداکثر در حاشیه وقایع قرار میگیرند. اگر عنصر فعالی در جلوگیری از سناریوی سیاه در ایران نباشند، عامل و تشدید کننده آن هم خواهند بود.

“لیبرال‌ها”:

طیف ناسیونال-لیبرال هم مشکلات خودش را دارد. سنتاً جبهه ملی بستر رسمی این خط بوده است. کلمه «لیبرال» در توصیف

گوهر والای ایران و ایرانیّت در سخنان اینها موج میزند. مُضحک است که اینها در چهارچوب سیاست ایران لیبرال و پلورالیست نامیده میشوند، حال آنکه کسی که مشابه این اعتقادات را در آلمان و فرانسه و انگلستان داشته باشد و قربان صدقه آب و خاک خودش برود و از برتری گوهر قوم خویش سخن بگوید و اجنبی اجنبی بکند، فاشیست و راسیست و اسکین-هد نام میگیرد. خوشبختانه کسی هنوز به صرافت ترجمه کردن افکار گهربار لیبرالیسم ایرانی به فرانسه و آلمانی نیفتاده است وگرنه حتی خانه پیدا کردن برای فعالین اینها در اروپا مشکل میشد. (جمهوری خواهان ملی خود عقل به خرج داده‌اند و در ترجمه انگلیسی اسمشان کلمه ملی را انداخته‌اند). به هر حال این لیبرالهای عزیز ایرانی مجموعاً نیروی قابل محاسبه و مطرحی نیستند، شخصیت‌های برجسته و یا تشکلهای منسجم و فعالی ندارند. ممکن است رگه دیگری از پارلماناریسم یا لیبرالیسم، که بیشتر با این عنوان خوانایی داشته باشد، از داخل خود کشور از محافل روشنفکران ناراضی سر بلند کند. در وضع امروز فعلاً این جناح وزنه زیادی ندارد. بخصوص اینکه درک این نکته برای عموم مردم سخت نیست که دموکراسی پارلمانی در ایران، بویژه با این دمکراتهای نیم‌بند و بدلی، بیش از آنکه به انگلستان و فرانسه شبیه بشود، نظیر فیلیپین و تایلند از آب در می‌آید. تا آنجا که به مسأله سناریوی سیاه و سفید مربوط میشود، به نظر من اینها هم مانند دسته قبلی در تحلیل نهایی در حفظ شالوده مدنی جامعه ذینفعند، اما متشتت‌تر و بخصوص بی‌رهبرتر از آنند که تاثیر زیادی له یا علیه این روند داشته باشند.

سلطنت طلبان

جریانی که بطور واقعی وزنه خواهد بود و باید چه امروز و چه در آینده دقیقاً مراقب حرکاتش بود، جریان به اصطلاح سلطنت‌طلب است. منظور من از سلطنت‌طلبان نه لزوماً طرفداران رضا پهلوی و یا مدافعان اعلام فوری سلطنت، بلکه

این جریان عمیقاً گمراه کننده است. لیبرالیسم بعنوان یک مکتب سیاسی در ایران هرگز بطور جدی نمایندگی نشده و هنوز هم نمیشود. این جماعات هیچ رگه خاصی از لیبرالیسم از خود نشان نداده‌اند. نه هیچ وقت مدافع پر و پا قرص حقوق فردی و مدنی بورژوازی بوده‌اند، نه بر جامعه غیر مذهبی پافشاری کرده‌اند و نه در کل طول تاریخشان با آخوند و مذهب در افتاده‌اند. هر وقت هم حس کرده‌اند جست و خیز سیاسی‌شان شالوده سیستم را به خطر میاندازد و یا چپ دارد نیرو میگیرد، فوراً زیر شنل سلطنت یا عبای مذهب سنگر گرفته‌اند. آنچه با لیبرالیسم اشتباه شده است، جمهوری‌خواهی و یا بعضاً مشروطه‌طلبی اینهاست. در یک کلمه ضد شاهی بودنشان. اینها در واقع جمهوری‌خواهان مکتلاً هستند و نه لیبرال. و باز باید تاکید کرد: مکتلاً و نه لائیک و سکولار. هنوز هم سیاست بدون تبرک شدن توسط آخوند از گلوی اینها پایین نمی‌رود. آخرین نمونه را آقای بیژن حکمت در کیهان لندن به دست داده است. بعد از منبر طولانی در مورد آنچه به زعم ایشان “عاقل شدن” چپ است، و بعد از اظهار خوشنودی از تأکید خود ما بر خواست یک دولت مدرن و سکولار، بخش آخر مقاله خود را به اظهار شغف از تشکیل مجدد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و آرزوی اینکه آخوندهای خوب حواسشان به آن باشد اختصاص میدهد! این “لیبرال” آن مملکت است که نمیتواند، آن هم بعد از این همه جنایت دین در ایران، به مقوله دولت و قدرت سیاسی بدون آخوند و بدون اسلام فکر کند. معلوم نیست ایشان که چهره صاحبخانه مدرنیسم و سکولاریسم را به خود میگیرند خودش انشاءالله کی قرار است مدرن و سکولار بشود.

همانطور که گفتم اینها اکثراً ناسیونالیستهای جمهوری‌خواه هستند تا لیبرال. عبارت جمهوری‌خواه ملی که عنوان یکی از این گروه‌هاست توصیف بسیار مناسبی است. ادبیات این جریان‌ات مشحون از شعارها و بیان‌های ناسیونالیستی و قومپرستانه است. تقدس آب و خاک، عظمت‌طلبی ایرانی، تبلیغ

جناح مدافعان و طرفداران رژیم سابق است. مشخصه اینها نه اصرارشان بر اعلام فوری سلطنت در کشور و یا سر کار گذاشتن رضا پهلوی، بلکه دفاعشان از رژیم سابق و فاصله گرفتنشان از ژستهای لیبرالی و پارلمانی و حمایت آشکارشان از یک دولت قدرتمند و چه بسا نظامی است. این یک طیف وسیع است که محافل و جریانات متعددی را در بر میگیرد. ظاهراً این جریان پراکنده و بی تشکیلات است، اما در عمل به نظر من از همه نیروهای اپوزیسیون بورژوایی به قدرت سیاسی نزدیکتر است. چند عامل به نفع این جریان کار میکند. اولاً، متأسفانه تجربه مشقت‌بار و تلخ زندگی در جمهوری اسلامی و غیاب یک آلترناتیو سیاسی پیشرو و شناخته شده، اعاده اوضاع سابق را برای بخش وسیعی از مردم به یک آرزو تبدیل کرده. در ذهن خیلی‌ها جوانب منفی و حقارت‌آمیز زندگی در رژیم سابق رنگ باخته. خیلی‌ها آن وضعیت را با رونق اقتصادی، مدرنیسم و بویژه رواج فرهنگ غربی تداعی میکنند که شاخصهای اصلی توده وسیع مردم در تعریف یک زندگی بهتر است. و البته این فراموش میشود که جمهوری اسلامی محصول خود رژیم سلطنت بود. در واقع تنگناهای اقتصادی و افت روند رشد در سالهای آخر رژیم سابق، سطحی بودن روند مدرنیزاسیون، عقب‌ماندگی فرهنگی خود آن رژیم و ائتلاف و اتکاء متقابل آن با مذهب، و مهمتر از همه سرکوب جنبش مارکسیستی و کارگری که عنصر اصلی مبارزه با ارتجاع فرهنگی و اخلاقی در جامعه امروزی است، اصلی‌ترین عواملی بودند که سر کار آمدن رژیم اسلامی را ممکن کردند. با این وصف هرچه بر وخامت اوضاع اقتصادی رژیم اسلامی افزوده میشود و هرچه ارتجاع فرهنگی و اخلاقی دست بالای بیشتری پیدا میکند، بطور خودبخودی تمایل به اعاده اوضاع سابق شدیدتر و لذا پایه نفوذ طیف سلطنت‌طلب گسترده‌تر میشود. در هر حال اینها در مقابل رژیم اسلامی یک مدل قابل تجسم برای جامعه ایران را، مستقل از اینکه چقدر پیاده کردنش امروز ممکن هست یا نیست، جلوی مردم میگذارند و این نقطه قدرتی است که سایر طیف‌های

اپوزیسیون بورژوایی از آن محرومند. ثانیاً، علیرغم بیشکلی سیاسی امروزیش، این طیف یک سوخت و ساز سیاسی گسترده داخلی دارد که نه فقط سیاستمداران و فعالین سیاسی و نظامی‌ها و متفکرین و ادبای این طیف بلکه بخش قابل ملاحظه‌ای از خود طبقه‌شان، یعنی صاحبان سرمایه و مدیران و تکنوکرات‌ها را در بر میگیرد. علیرغم فقدان رهبران سراسری مورد توافق همه جناح‌های سلطنت‌طلب در این مقطع خاص، عروج چنین کسانی در جریان حدت گرفتن بحران سیاسی کاملاً قابل تصور است و از این نظر آدم کم ندارند. و بالأخره یک رکن مهم موجودیت سیاسی این طیف حمایت فعال غرب از آنست. نه فقط حمایت مادی و پولی، بلکه حمایت سیاسی و نظامی و دیپلماتیک آمریکا و غرب علیرغم جست و خیزهای امثال مجاهدین یا طیف جمهوری‌خواه در تحلیل نهایی به این جریان تعلق خواهد گرفت. بخصوص سر کار گذاشتن دولت این جریان در بخشی از ایران بویژه خوزستان و استانهای جنوبی به کمک نیروهای نظامی غرب و یا سازمان ملل، برسمیت شناسی دولت اینها در صحنه بین‌المللی و تلاش سیاسی و نظامی برای یک کاسه کردن قدرت این جریان در کل کشور یک احتمال واقعی در شرایط اضمحلال جمهوری اسلامی است. پیش‌بینی عملکرد سلطنت‌طلبان در متن یک سناریوی سیاه کار پیچیده‌تری است. از یکسو روشن است که اینها بر خلاف فرقه‌های اسلامی و دستجات اوباش نظامی به ثبات و برقرار ماندن فعل و انفعالات متعارف اجتماعی علاقمندند. یکی از ترسهای اصلی اینها “تجزیه کشور” است. بدرجه‌ای نماینده سیاسی سرمایه‌های بزرگ ایرانی و غربی هستند که به ایران اساساً بعنوان یک حوزه تولید و سود مینگرند، منطقاً در پی جلوگیری از به هم ریختن اوضاع خواهند بود. اما از سوی دیگر اینها یک پای ثابت هر جنگ داخلی هستند و برای تثبیت کامل قدرت خودشان از هیچ جنگ‌افروزی و سرکوب و جنایتی فروگذار نخواهند کرد. تصور کردن گذاشتن عملی اینها برای مثال به یک حکومت چپ که از طریق یک مکانیسم سیاسی و با تصمیم

مردم سر کار آمده باشد دشوار است. در این حالت اخیر، یعنی در توطئه و کودتا و جنگ راه انداختن علیه حاکمیت چپ، راستش فکر میکنم اینها بخش اصلی طیف جمهوری خواه را هم با خود خواهند داشت. یک وجه دیگر موجودیت اینها عظمت طلبی ایرانی و ستمگری ملی شان است. این جریان و بویژه جناحهای دیوانه آریایی پرست و فاشیست شان در صورت قدرت گیری، بطور قطع کشور را به سمت یک کشمش قومی تصنعی و یک جنگ وسیع قومی سوق خواهند داد. در آن سوی دعوای قومی هم، حتی اگر امروز خبر زیادی نباشد، در روز خودش به اندازه کافی آدم عوامفریب پیدا میشود که بعنوان پرچمدار این یا آن خلق واقعی و مجازی مردم را به مهلکه جنگ اقوام بکشاند.

احزاب خودمختاری طلب کردستان

به نظر من نیروهای خودمختاری طلب اصلی کردستان، حزب دموکرات و کومهله جدید فی نفسه پرسوناژهای یک سناریوی سیاه نیستند و در حل سیاسی و مسالمت آمیز مسأله کُرد کاملاً ذینفع هستند. حزب دموکرات، بعنوان جریان اصلی در جنبش ملی کردستان، ناسیونالیست افراطی و قوم پرست غلیظی نیست و یک سنت قوی مبارزه سیاسی دارد. در مورد کومهله جدید مسأله مبهم است چرا که هنوز مشخصات سیاسی و فکری و ابعاد و وزنه پراتیکی این جریان بدرستی تعریف شده و قابل پیش بینی نیست. به هر حال شک نیست که اگر یک عده شوونیست سرکوبگر با هر تابلویی در تهران سر کار باشند و راه حل سیاسی را غیر ممکن کنند، جنگ ادامه پیدا میکند و مسأله کُرد لاینحل میماند. اما تصور میکنم هر دولت مرکزی که اصل رفتارندم و مراجعه به رأی آزاد خود مردم کردستان را ببذیرد، میتواند مسأله را حل کند. این احتمال البته هست که بین خود این نیروها درگیری پیش بیاید، شاخه های حزب دموکرات برای حل و فصل مسأله وحدت با هم جنگ کنند و یا جریانات خودمختاری طلب بخواهند با چپ و جنبش کمونیستی

و کارگری اصطکاک ایجاد کنند. اما اینها کوتاهمدت و گذرا و در مسیر عمومی اوضاع سیاسی ایران فرعی تر خواهند بود. اگر میان خود جریانات قومی مختلف کار به کشمکش خشونت آمیز بکشد، هنوز به نظر من نیروهای کُرد شاخه های متمدن تر و از نظر سیاسی بسیار پخته تری را در این اوضاع تشکیل میدهند و جلب آنها به یک راه سیاسی مقدرتر است. اگر مسأله بخواهد رنگ قومی به خودش بگیرد به نظر من خطر اصلی، در درجه اول یک دولت شوونیست و بعد از آن رهبران خودگمارده قومی و نان به نرخ روز خورهای عوامفریبی هستند که در چنان شرایطی از همه جا سبز میشوند و مردم را به جان هم میاندازند.

قومی گری و کشمکش ملی و معضل “تمامیت ارضی”

برخلاف بعضی تفسیرها، به نظر من شروع سناریوی سیاه در ایران و یا محتوای اصلی آن قومی گری و کشمکش ملی نیست. اگر این بحران شروع بشود و کش بیاید آنوقت به میدان آمدن جریانات قومی و ملی و تبدیل شدن آنها به جزئی از این تصویر کاملاً محتمل است. اما شروع مسأله و یا اصل مسأله این نیست. طرفین اصلی این کشمکشها نیروهای ملی و قومی نخواهند بود. این تصویر که ایران یک ائتلاف شکننده از اقوام و ملل است که گویا منتظرند دولت مرکزی ضعیف بشود تا هر کدام ساز خود را بزنند و “دولت خود” را بخواهند تصویری واقعی نیست. اما در صورت به هم ریختن شیرازه مدنی جامعه و معلق شدن زندگی اقتصادی متعارف، آنگاه این که عده ای از سر استیصال راه نجات خود را در هویت ملی و ناسیونالیسم و سوا کردن خرچشان جستجو کنند غیر ممکن نخواهد بود. قالب ملی و قومی در درجه اول میتواند بعنوان عکس العملی به جریانات شوونیستی و فاشیستی برجسته بشود. عظمت طلبها و آریایی پرست های متعصب، کسانی که تقدس “تمامیت ارضی” ورد زبان شان است، میتوانند این مسأله را به مردم

از نوع یوگسلاوی کرده است. این فعالیت باید همچنان با جدیت ادامه پیدا کند.

این را باید اینجا تأکید کنم که بحث اجتناب از سناریوی سیاه بحث دفاع از “تمامیت ارضی ایران” نیست. “تمامیت ارضی” مسأله ما و فرمولاسیون ما نیست. همانطور که ما اصراری بر محدود ماندن ایران به این جغرافیای خاص هم نداریم. ایران ممکن است کشوری کوچکتر یا بزرگتر از این بشود. مهم اینست که اولاً، هر تغییر و تحولی در این پارامترهای جغرافیایی و سیاسی باید با اعمال اراده آزاد خود مردم باشد و ثانیاً، مسأله ما اینست که این نسل از مردم در جغرافیایی که نام ایران بر خود دارد در چه اوضاع اجتماعی زندگی میکنند. واضح است که اگر کسی بخواهد با تحریک قومی یا دینی و به زور اسلحه و غیره مردم را در یک بخش این جغرافیا زیر حاکمیت یک رژیم ارتجاعی ببرد، ممکن است موجب جنگ بشود. کمونیستها و کارگران چه در محل و چه در مقیاس سراسری ممکن است با چنین تلاشی به مقابله نظامی بلند شوند. اما این نبرد بر سر تمامیت ارضی نیست، بر سر کیفیت و شرایط زندگی آن مردم است.

ادامه در شماره بعد

تحمیل کنند. اگر بنا باشد با هر تکانی که رنگی از قومیت و ملت به خود بگیرد یکی در تهران هیاهو راه بیندازد و ژست بگیرد که “چکمه‌هایم را از پایم در نمی‌آورم” و اسم هر حرکتی را “عائله” بگذارد و بخواهد قشون‌کشی بکند، آنوقت آنطرف هم، بخصوص در این دوره و زمانه رشادت بورژواهای کوچک، آدم مشابه برای تضمین تبدیل شدن کشور به صحنه جنگ اقوام و قبایل کم نیست. منزوی کردن ملی‌گرایی و قومی‌گری در چنان شرایطی فقط از عهده جریانی ساخته است که آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی مردم را به جامع‌ترین شکل به رسمیت می‌شناسد، و لذا میتواند مطالبات و کش و قوسهای ملی را به یک مجرای سیاسی کانالیزه کند. نه کسانی که خود نماینده قومپرستی و شووینسم بخشهای دیگر جامعه اند. خلاصه کلام، کشمکشهای احتمالی بعدی در ایران میتواند در ادامه خود رنگ قومی هم بگیرد. اما این بستگی دارد به اینکه چقدر نیروهایی مثل ما اجازه بدهند که جریانات فاشیست، عظمت‌طلب، آریایی‌پرست و غیره در این پروسه میدان‌دار بشوند. تبلیغات وسیع و فعالیت دائمی ما علیه ناسیونالیسم و عظمت‌طلبی ایرانی و قومپرستی و ملی‌گرایی تا همینجا با محدود کردن دامنه شلنگ‌تخته‌های این جریانات و با ایجاد حساسیت در میان چپ نسبت به ناسیونالیسم کمک زیادی به آینده کشور و سد کردن دورنمایی

سایت های مطالب منصور حکمت

www.m-hekmat.com

www.hekmat.public-archive.net